

سپهبد، عنوانی نظامی در ایران پیش و پس از ظهور اسلام. سپهبد واژه‌ای فارسی مرکب از سپه به معنی لشکر و بُد / بد به معنی رئیس و خداوند است، به معنی صاحب لشکر و سپاه، خداوند و پادشاه (برهان، ذیل «بد» و «سپهبد»؛ نفیسی، ذیل واژه). این واژه در منابع فارسی و عربی به صورت اسپاهبد، اسپاهبذ، سپاهبد، اسپهبد، اسپهبد، اصفهبد، اصفهبد، اصبهبد، اصبهبد و اسفهد ضبط شده است (برای نمونه ← قمی، ص ۲۲۹؛ بلعمی، ج ۱، ص ۶۷۵؛ مسکویه، ج ۱، ص ۷۷، ج ۴، ص ۱۸۳؛ مستجب‌الدین بدیع، ص ۸۴؛ خواندمیر، ج ۲، ص ۱۶۸). سپهبد از اسپهبت که شکل تغییر یافته اسپاذبتی^۴ / سپاذبتی ارتش دوره هخامنشی است، برگرفته شده و در پهلوی سپاهبذ خوانده می‌شده است. این واژه، به صورت سپهبت^۵ به زبان ارمنی وارده شده و به صورت اسپریت^۶ نیز آورده شده است (کرستن سن^۷، ص ۷۳، پانویس ۳؛ د. اسلام، چاپ دوم، ذیل واژه).

در دوره ساسانیان، ایران سپاهبذ فرمانده کل نیروهای نظامی به‌شمار می‌رفت (کرستن سن، ص ۹۲). مقام سپهبدی با وجود اقتدار زیاد، زیر فرمان ارتشتاران سالار قرار داشت (طبری، سلسله ۱، ص ۸۶۹). در دوره خسرو انوشیروان (حک: ۵۳۱-۵۷۹م)، ضمن اصلاحاتی در نظام ارتش، مقام ایران‌سپاهبذ، برداشته شد، و چهار سپاهبذ به فرماندهی نیروهای مستقر در ریعهای مملکت ساسانی برگزیده شدند (همان، سلسله ۱، ص ۸۹۴؛ نیز ← د. اسلام، همانجا؛ کرستن سن، ص ۲۶۷).

عنوان سپهبدی در حکومت‌های پس از ورود اسلام به ایران نیز کمابیش رایج بود، هرچند غالباً عناوین دیگری نظیر سپهسالار^۸ به جای آن استفاده می‌شد. با وجود این، سپهبد در مفهوم فرمانده عالی‌رتبه نظامی، در دوره سلجوقیان (← بُنداری، ص ۲۴۰؛ ابن‌بی‌بی، ص ۱۳۹)، ایلخانان (جوینی، ج ۲، ص ۷۱)، صفویان (شاه‌حسین بن غیاث‌الدین محمد، ص ۲۰۶؛ نصیری، ص ۳۰۵) و افشاریان (استرآبادی، ص ۹۷) به‌کار رفته است. به‌رغم رواج عناوین متعدد نظامی در دوره قاجار، لقب سپهبد در این دوره نیز رواج چندانی نداشت (برای

سال پس از نمایش نخستین فیلم ناطق امریکایی، آوازه‌خوان جاز^۱ (آلن کراسلند^۲، ۱۹۲۷)، ساخت و ابتکارات او و اردشیر ایرانی در صدابرداری سرصحنه حتی تا چند دهه بعد در سینمای ایران کاربرد عمومی نیافت (← مهرابی، ص ۲۹؛ صدر، ص ۴۰).

از دیگر علل اهمیت سپتا در تاریخ سینمای ایران اقتباس او از آثار ادبیات کهن ایران است. او در آشنایی مخاطب عام با این گنجینه‌ها و جذب تماشاگران ایرانی و هندی آشنا با ادبیات ایران مؤثر بود. همچنین قریحه شاعری‌اش او را به سرودن ترانه‌هایی برای فیلم‌هایش ترغیب کرد و موجب شد که او پیشگام این‌گونه از سینمای فارسی نیز به‌شمار رود (← شببانی^۳، ص ۱۶؛ نفیسی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ کاوسی، ص ۱۶۳). در مجموع، بسیاری از شگردهای داستان‌پردازی و تصویرسازی سپتا راه‌گشای نسل‌های بعدی فیلم‌سازان سینمای تجاری ایران شد؛ شگردهایی همچون استفاده از شعر و موسیقی، جنگ تن‌به‌تن، تعقیب و گریز، تیراندازی، سوارکاری، احساسات وطن‌پرستانه، و تخیل‌گرایی، که تا حد زیادی متأثر از درون‌مایه فیلم‌های حادثه‌ای هالیوودی و همراه با الگوبرداری از ستاره‌های سینمای غرب بود (← صدر، ص ۴۴-۵۲؛ بهارلو، ۱۳۸۲ ش، ص ۲۲).

منابع: «آثار سینمایی عبدالحمین سپتا»، فرهنگ و زندگی، ش ۱۸ (تابستان ۱۳۵۴)؛ جمال امید، عبدالحمین سپتا: زندگی و سینما، تهران ۱۳۶۲ ش؛ عباس بهارلو (غلام حیدری)، «دو فیلم و همه سینمای ایران»، ماهنامه سینمایی فیلم، ش ۳۰۰ (اردیبهشت ۱۳۸۲)؛ همو، فیلم‌شناخت ایران، ج ۱: فیلم‌شناسی سینمای ایران ۱۳۵۷-۱۳۰۹، تهران ۱۳۸۴ ش؛ عبدالحمین سپتا، اشعار عبدالحمین سپتا، گردآورنده: گوهرتاج سپتا، [اصفهان ۱۳۴۱ ش]؛ حمید شعاعی، عبدالحمین سپتا، [تهران] ۱۳۵۵ ش؛ حمیدرضا صدر، درآمدی بر تاریخ سیاسی سینمای ایران: ۱۳۸۰-۱۳۸۰، تهران ۱۳۸۱ ش؛ امین فرج‌پور، بررسی تحلیلی سینمای سیاسی در ایران، تهران ۱۳۸۰ ش؛ هوشنگ کاوسی، «نوگرشی به زنده‌یاد استاد عبدالحمین سپتا»، ۱۳۴۸-۱۳۸۶، ماهنامه سینمایی فیلم، ش ۲۶۷ (فروردین ۱۳۸۰)؛ شاهرخ گلستان، فانوس خیال: سرگذشت سینمای ایران از آغاز تا پیروزی انقلاب اسلامی به روایت بی‌بی‌سی، تهران ۱۳۷۴ ش؛ مسعود مهرابی، تاریخ سینمای ایران: از آغاز تا سال ۱۳۵۷، [تهران] ۱۳۶۵ ش؛ محمدوحید دستگردی، «عبدالحمین سپتا»، ارمغان، دوره ۳۸، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۴۸)؛

Hamid Naficy, *A social history of Iranian cinema*, Durham 2011-2012; Khatereh Sheibani, *The poetics of*

1. *The Jazz singer*

2. Alan Crosland

3. Sheibani

4. Spadhabati

5. Sparapet

6. Asparapet

7. Arthur Emanuel Christensen

سپهری، کردآوری و تنظیم پیروز نیان، تهران: ۱۳۷۱ ش؛ همو، هشت ۸۴۷-۸۵۰
کتاب، تهران: ۱۳۷۲ ش؛ داریوش شایگان، «لحظه‌ای درواحه»، در سهراب
سپهری، سهراب سپهری، شاعر، نقاش، به کوشش لیلی گلستان، تهران
۱۳۸۳ ش؛ حمید کشمیرشکن، هنر معاصر ایران: ریشه‌ها و
دینامیک‌های نوین، تهران: ۱۳۹۲ ش؛ جواد مجابی، «بازهم نقاشی
سهراب»، در به باغ همسفران، همان؛ توکا ملکی، هنر نوگرایی ایران،
تهران: ۱۳۸۸ ش؛ مرتضی میوه، «نشانی»، در سهراب سپهری، سهراب
سپهری، شاعر، نقاش، همان؛

Khatereh Sheibani, "Kiarostami and the aesthetics of modern Persian poetry", *Iranian studies*, vol.39, no.4 (Dec. 2006); Ehsan Yarshater, "Contemporary Persian painting", in *Highlights of Persian art*, ed. Richard Ettinghausen and Ehsan Yarshater, Boulder, Colo.: Westview Press, Inc., 1979.

/ معصومه میرسعیدی /

سپهسالار، عنوانی نظامی برای فرمانده سپاه. این واژه مرکب فارسی در منابع به شکلهای گوناگون از جمله سپاهسالار (بیهقی، ص ۲۹، ۱۱۱؛ گوردیزی، ص ۳۵۲)، سپاهسالار (عنصرالمعالی، ص ۲۲۳)، اسفهلار و اسفهلار (مسکویه، ج ۶، ص ۲۸۴، ۳۹۱؛ مستجب‌الدین بدیع، ص ۱۵، ۳۰؛ شمس منشی، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۷)، به کار رفته‌است. این منصب که از قرن چهارم و در دوره بیشتر حکومت‌های مسلمان در شرق و غرب جهان اسلام با تفاوت‌هایی در وظایف، رواج داشته‌است، به نظر می‌رسد با منصب سپهبد / اسپهبد یا سپاهبند دوره ساسانیان قرابت داشته‌است (کریستن سن، ص ۲۶۹، پانویس ۳؛ د.اسلام، چاپ دوم، ذیل "Ispahsālār, sipahsālār"). در دوره خاندانهای حکومتگر و متقارن در ماوراءالنهر و خراسان و مناطق مرکزی و غربی ایران از قرن چهارم تا یورش مغولان در اوایل قرن هفتم، سپهسالاری از مناصب مهم نظامی به‌شمار می‌رفت، و سپهسالاران در این دوره سهمی بسزا در رخدادهای نظامی و سیاسی داشتند. سپهسالاران اغلب از میان غلامان ترک برگزیده می‌شدند و برای رسیدن به این منصب، راهی دشوار و طولانی می‌پیمودند و ضروری بود که علاوه بر اثبات وفاداری خویش به سلطان، مراتب مختلف نظامی‌گری را نیز تجربه کرده و در خدمت سرداران سپاه، آموزشهای لازم را دیده باشند؛ حتی از نظر سنی نیز لازم بود به مرحله میانسالی و پختگی رسیده باشند. از این رو، اغلب این افراد در تدبیر سپاه و فنون جنگ مهارت زیادی داشتند (مسکویه، ج ۵، ص ۳۶۵؛

هفت چنار و عکسهای او از طبیعت ادامه یافته‌است (سپهسالار، ص ۵۰۹، ۵۳۲).

سپهری نمایشگاههای متعددی در ایران و کشورهای دیگر برگزار و در نمایشگاههای جمعی بسیاری شرکت کرد، از جمله در نخستین و دومین نمایشگاه دوسالانه تهران در ۱۳۳۷ ش و ۱۳۳۹ ش؛ تسالار رضا عباسی (۱۳۲۰ ش)؛ تسالار فرزندگیا (۱۳۴۱ ش)؛ استودیو فیلم گلستان (۱۳۴۲ ش)؛ نمایشگاه گروهی هنر معاصر ایران در موزه بندر لوه‌آور در فرانسه (۱۳۴۲ ش)؛ نمایشگاه بین‌المللی هنر معاصر در دهلی نو (۱۳۴۴ ش)؛ نگارخانه سیحون (۱۳۴۶ ش)؛ نمایشگاه گروهی شهر بریج همپتون^۳ (۱۳۴۹ ش)؛ نگارخانه بنسن^۴ در نیویورک (۱۳۵۰ ش)؛ نمایشگاه هنر معاصر ایران در بال ۵ سویس (۱۳۵۵ ش)؛ و نمایشگاه انفرادی در نگارخانه سیحون (۱۳۵۷ ش). پس از درگذشت سپهری، نمایشگاههای متعددی از آثار وی برگزار شد، از جمله «روزهای به رنگ» در موزه هنرهای معاصر تهران (۱۳۸۸ ش)؛ «سالنکار سهراب سپهری»، ص ۱۰۳؛ سپهری، ۱۳۸۶ ش، ص ۲۲؛ نیز به همو، ۱۳۹۰ ش، ص ۲۸-۴۴، ۴۷).

از دیگر آثار اوست: بونه‌ها (اوایل دهه ۱۳۲۰ ش)، بازی مربعها (ح ۱۳۴۶ ش)، سه دیدار (۱۳۴۸ ش)، کشتیهای مورب (ح ۱۳۴۹ ش)، و درختان و خانه‌ها (ح ۱۳۵۰ ش)؛ به همو، ۱۳۷۹ ش، تصاویر ص ۱۰۸-۱۲۳).

منابع: داریوش آشوری، «صیاد لحظه‌ها: گشتی در هوای شعر سهراب سپهری»، در پیامی در راه: نظری به شعر و نقاشی سهراب سپهری، تهران: طهوری، ۱۳۵۹ ش؛ آیدین آغداشلو، از خوشی‌ها و حسرت‌ها: برگزیده گفتارها و گفت‌وگوها، ۱۳۷۰-۱۳۵۳، تهران: ۱۳۷۸ ش؛ کریم امامی، «از آواز شقایق تا فراتر: نگاهی به شعر و نقاشی سهراب سپهری»، در پیامی در راه، همان؛ روئین پاکباز، نقاشی ایران: از دیرباز تا امروز، تهران: ۱۳۸۰ ش؛ سروش دباغ، در سپهر سپهری، تهران: ۱۳۹۳ ش؛ «سالنکار سهراب سپهری»، در به باغ همسفران: حسین کاظمی، سهراب سپهری، هوشنگ پزشک‌نیا، به کوشش روئین پاکباز و یعقوب امدادیان، تهران: مؤسسه فرهنگی و پژوهشی چاپ و نشر نظر، ۱۳۷۹ ش؛ پردخت سپهری، سهراب: مرغ مهاجر، تهران: ۱۳۷۸ ش؛ سهراب سپهری، «آثار سهراب سپهری»، در به باغ همسفران، همان، ۱۳۷۹ ش؛ همو، اطاق آبی، به کوشش پروانه سپهری، تهران: ۱۳۸۲ ش؛ همو، تا شقایق هست: گزیده‌ای از نقاشی‌های سهراب سپهری، مقدمه و جمع‌آوری آثار پروانه سپهری، تهران: ۱۳۸۶ ش؛ همو، روزهای به رنگ: مروری بر آثار نقاشی سهراب سپهری، به کوشش یعقوب امدادیان و احسان آقایی، تهران: ۱۳۹۰ ش؛ همو، نقاشیها و طرحهای سهراب

1. Sheibani

2. Le Havre

3. Bridgehampton

4. Benson Hall Gallery

5. Bulle

6. Arthur Emanuel Christensen

صَبِيحُ الْأَعْشى

في
صِنَاعَةِ الْإِنشَاءِ

Sipehsalar

تَأَلَّفَ

أحمد بن علي القلقشندي

الموتى ٨٢١ هجرية - ١٤١٨ ميلادية

Diğer isimleri
Nispeti

شَرَحَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ وَقَابَلَ نَصُوحَهُ

الدكتور يوسف عاي طویل

دكتوراه دولة في الفلسفة والآداب من جامعة مدريد

ur. no. Div. no. Arkh.
1311

64146

8827

8827

الجزء السادس

- ضُبِطَتْ وَقُوِّبَتْ عَلَى طَبْعَةِ دَارِ الْكُتُبِ الْمَطْرِيَّةِ
وَعَلَى الْمَصَادِرِ الْأَسَاسِيَّةِ لِتَمْيُوضِ الْكُتُبِ .
- مُذِيلَةٌ بِاسْتِدْرَاكَاتٍ وَتَصْوِيَّاتٍ وَهَوَامِشٌ تَوْضِيحِيَّةٌ .
- مُسْتَبَدَّةٌ بِالذَّرَاسَاتِ وَالْأَبْحَاثِ الَّتِي كَتَبَتْ حَوْلَ
هَذَا السِّقْرِ التَّقْيِيسِ مِنْ مَكْتَبَتِنَا الْمَطْرِيَّةِ .

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

صباح الاعشى الجزء السادس

تقدم ذكره؛ وربما وقع أيضاً في ألقاب ملوك المغرب. وهو أفعال التفضيل من الشرف بمعنى العلو.

(الأصعد) من ألقاب ملوك المغرب، وهو أفعال التفضيل من الصعود ضماً، الهبوط.

(الأصيل) من ألقاب أرباب الأقلام غالباً. وربما وقع في ألقاب أرباب السيف إذا كان لصاحب اللقب عراقة نسب؛ وهو فعيل من الأصل بمعنى الحسب؛ والأصيلي نسبة إليه للمبالغة. قال في «عرف» التعريف: «ويختص بمن له ثلاثة في الرئاسة، ابن عن أب عن جد».

(الأضحم) من ألقاب ملوك المغرب، وهو مأخوذ من الضخامة؛ والمراد بها هنا العظمة. وهي في أصل اللغة العظ و استعملت في العظمة تجوزاً.

(الأعز) من ألقاب ملوك المغرب؛ وقد يستعمل في ألقاب من لم يثبت فيه ياء النسب من السامي بغير ياء فما دونه كالأخص: فيقال «الأعز الأخص» ونحو ذلك؛ وهو أفعال التفضيل من العز.

(الأعظم) من ألقاب السلطان، يقال فيه «السلطان الأعظم» ويقع في ألقاب ملوك المغرب أيضاً. وهو أفعال التفضيل من العظمة؛ وهي الكبرياء.

(الأعلى) من ألقاب ملوك المغرب، وهو أفعال التفضيل من العلو؛ وهو الارتفاع.

الجزء السادس

السُّرُورُ وَهُوَ سَخَاءٌ فِي مُرُوءَةٍ، وَمِنْهُ قِيلَ لِمَنْ أَشْتَمَلَ عَلَى ذَلِكَ سَرِيًّا، وَبِهِ لُقِّبَ مِنْ لُقْبِ «سَرِيِّ الدِّينِ» .

(الأسفهلار) بسينين مهملتين بينهما فاء ثم هاء من ألقاب أرباب السيف؛ وكان في الدولة الفاطمية لقباً على صاحب وظيفة تلي صاحب الباب، على ما تقدم بيانه في الكلام على ترتيب الدولة الفاطمية في المقالة الثانية. ومعناه «مقدم العسكر» وهو مركب من لفظين: فارسي، وتركبي، فأسنفه بالفارسية بمعنى المتقدم، وسنلار بالتركية بمعنى العسكر، والعامية تقول لبعض من يقف بباب السلطان من الأعوان (أسباسلار) بالباء الموحدة، وكانهم راعوا فيه معنى المتقدم في الجملة، والباء تعاقب الفاء في اللغة الفارسية كثيراً، ولذلك قالوا: أسفهان وأسفهان بالباء والفاء جميعاً؛ والأسفهلاري نسبة إليه للمبالغة. وقد ذكر السقري الشهابي^(١) بن فضل الله في بعض دساتيره أن هذا اللقب يختص بأمراء الطبلخاناه^(٢) على أنه قد ترك استعماله في زماننا، وكانهم كرهوا مشاركة بعض الأعوان فيه فأضربوا عنه لذلك، أو لم يفهموا معناه فتركوه.

(الأسني) من ألقاب ملوك المغرب. وهو مأخوذ من السناء بالمد؛ وهو الرفعة؛ ويجوز أن يكون من السنا بالقصر؛ وهو الضياء.

(الأشرف) من ألقاب المقام والمقر^(٣) في مصطلح كتاب الرمان على ما

(١) الكتاب للقاضي أبي العباس أحمد بن يحيى بن فضل الله القرشي العدوي العمري، المعروف بشهاب الدين بن فضل الله، وصاحب كتاب «مسالك الأبيصار في ممالك الأمصار». كان إماماً فاضلاً بليغاً وأحد رجالات الزمان كتابة وترسلاً، وإمام وقته في معرفة المسالك والمسالك. ولد بمدينة سنة سبعمئة، وكانت وفاته سنة ٧٤٩ هـ. انظر فوات الوفيات (ج ١ ص ١٥٧ - ١٦١)، والدرر الكامنة (ج ١ ص ٣٣١)، والنجوم الزاهرة (ج ١٠ ص ٣٣٤)، والدرر الوافر ص ٨١ والأعلام (ج ١ ص ٢٦٨).

(١) هو شهاب الدين بن فضل الله العمري، وسترده ترجمته في حاشية الصفحة التالية.
(٢) الطبلخاناه (= بيت الطبل) يحكم عليها أمير من أمراء العشرات يعرف بأمر علم، ولها مهتار مسلّم لحواصلها يعرف بمهتار الطبلخاناه، وله رجال تحت يده، ولا تكون الطبلخاناه لأقل من أربعين.
صبح الأعشى (ج ٤ ص ١٣، ١٥) وحاشية فوات الوفيات (ج ٢ ص ٨٦ رقم ٢).
(٣) السقري لقب شرف يمنحه السلطان لكبار أرباب الوظائف الديوانية وكذلك ينعم به السلطان على الأمراء، وهو أيضاً أعلى ألقاب أرباب السيف. انظر صبح الأعشى (ج ٥ ص ٤٩٤ - ٤٩٥) و (ج ٩ ص ٢٦٥). وعن مرتبة المقر انظر صبح الأعشى (ج ٦ ص ١٤٨ وما بعدها).

as a common noun meaning "local chieftain"; cf. Ibn Isfandi'yār, *Ta'rikh-i Ṭabaristān*, ed. Iḳbāl, ii, 171, tr. Browne, 255, where Shams al-Mulūk Rustam II b. Ardashīr is greeted on his accession in 602/1206 by "the *isfahbadān*, the Bāwandān, the military leaders and the town notables".

However, the title was also known amongst the Daylamīs of the south-western corner of the Caspian, as well as in the south-eastern one; in the time of the Ziyārid Wushmagīr (mid-4th/10th century) there was an Ispahbadĥ of Mūghān, named as *pisar-i D. lūla* (A. Kasravi, *Shahriyārān-i gum-nām*, i, 57-8). During the first two centuries or so of Islam, the title also persisted to the east of the Caspian, on the northern and eastern marches of Khurāsān. The Ispahbadĥ of Balkh was amongst the local princes of Bādghīs and Ṭukhāristān who were persuaded by the Hephthalite Ṭarkhān Nizak [see HAYĀTILA] to throw off allegiance to Kutayba b. Muslim's Arabs in 90/709 (Ṭabarī, ii, 1206, 1218, cf. also 1300); and shortly afterwards, in 119/737, an Ispahbadĥ of Nasā, named as al-Ishkand (see Justi, *Iranisches Namenbuch*, 142), acted as commander of the Khākān of the Western Turks' army against the Arabs (Ṭabarī, ii, 1597-8). An interesting usage of the term is in an inscription on the Ka'ba dating from 200/815-16 in al-Ma'mūn's Caliphate. This commemorates the forwarding to Mecca from Khurāsān of the captured throne of "the Ispahbadĥ Kābul-Shāh" (Azraqī, *Akhbār Makka*, ed. Wüstenfeld, i, 158; *Répertoire*, i, 92-3, No. 116); but the usage of this title by the Kābul-Shāhs is not attested elsewhere. It also appears as the personal name of a Turkish slave commander of the Saljūqs: in 487/1094 or 488/1095 the Amīr Işfabadh b. Sāwtigīn al-Turkumānī expelled the 'Alid governor of Mecca and held the city for a while (Ibn al-Athīr, x, 163; Ibn al-Ḳalānisi, *Dhayl ta'rikh Dimashq*, ed. Amedroz, 130, cf. also 158).

Finally, one may note that in Georgian texts of the 6th/12th century, the loanword *spaspeti* "commander-in-chief" < *isfahbadĥ* is used as a synonym for *amir spaslari* (see the Georgian Academy of Sciences' *Dictionary of Georgian*, ed. A. S. Chikobava, Tbilisi 1950, vi, col. 1134; M. Andronikashvili, *Studies in Iranian-Georgian linguistic contacts*, Tbilisi 1966, 371-2; and also ISPAHSĀLĀR).

Bibliography (in addition to references given in the article): T. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden*, 139, 155-6, 437-8, 444; H. Hübschmann, *Armenische Grammatik*, i, 22-3, 239-40; F. Justi, *Iranisches Namenbuch*, 306; J. Marquart, *Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān*, in *ZDMG*, xlix (1895), 635-9; idem, *Erānsahr*, 68, 71-2, 131, 165-7; A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen 1944, 99, 104, 130-1, 138, 336, 370-1, 518-21; Spuler, *Iran*, index; H. L. Rabino di Borgomale, *L'histoire du Māzandarān*, in *JA*, ccxlv (1943-5), 216-21; Ḥasan al-Bāshā, *al-Aḳbāb al-Islāmiyya*, Cairo 1958, 139; W. Eilers, *Iranisches Lehngut im arabischen Lexikon: über einige Berufsamen und Titel*, in *Indo-Iranian Journal*, v (1962), 215.

(C. E. BOSWORTH)

ISPAHSĀLĀR, SIPAHSĀLĀR, Persian, "army commander", Arabized form *isfāhsālār*, *isbahsālār*: the title given to commanders-in-chief and general officers in the armies of many states of the central and eastern mediaeval Islamic world. On the component *sālār* and its Middle Persian origins, see *SĀLĀR*. The compound *spāhsālār* is already attested in Pāzand (i.e. Middle Persian transcribed from Pahlavi into Avestan script), e.g. in the 9th century

Shkand-gumānik vičār (Hübschmann, *Armenische Grammatik*, 235).

i. THE ISLAMIC WORLD EXCEPTING INDIA

The Ispahsālār as a military leader appears to be the Islamic counterpart of the Sāsānid *Spāhpat* "commander-in-chief", the New Persian derivative *Ispahbadĥ* having in Islamic times a restricted application as the regnal title of certain Iranian families in the Caspian provinces and in certain localities of Khurāsān [see ISPAHBADĤ].

The use of the term *Ispahsālār* became widespread during the 4th/10th century as a concomitant of the political and military upsurge of Daylamī and other Iranian peoples. Amongst the Būyids, the Arabic sources normally use Arabic expressions like *Hādĥib al-Hudĥdĥib*, *al-Hādĥib al-Kabir* or *Sāhib al-Dĥaysh* for the supreme commander of the Būyid army [see ḤĀDĥIB. iii. Eastern dynasties], but *Ispahsālār* was also used and carried with it an especial honour. Thus in 360/971, 'Izz al-Dawla Bakhtiyār conciliated the Turkish slave general Sebūktigīn al-Mu'izzī by ordering, amongst other things, that he should be addressed as "Ispahsālār"; after this commander's death, Bakhtiyār in 364/974-5 offered the title to the general Alptigin, leader of his rebellious Turkish troops (Miskawayh, in *Eclipse of the 'Abbasid Caliphate*, ii, 258, 293, tr. v, 273, 314; Ibrāhīm b. Hilāl al-Sābi', *Rasā'id*, Beirut 1899, 263; see also instances in Rūdhrawārī, in *Eclipse*, iii, 81, 107, tr. vi, 82, 111). But as disorder grew in the Būyid provinces under 'Aḳud al-Dawla's weaker successors, the title became debased, and as appears from several citations in the sources it came merely to mean "commander" or even just "officer" as distinct from the rank-and-file; cf. Ibn al-Djāwzi, *al-Muntaẓam*, viii, 72: *dĥamā'a min al-ḳuwwād wa'l-ṣbahsālāriyya*, and on the whole topic of Būyid usage, M. Kabir, *The Buwayhid dynasty of Baghdad*, Calcutta 1964, 137-9.

Amongst other dynasties of the east, however, the title usually retained its original, more exalted meaning. It is attested in this sense for the Ṣaffārid army of Khalaf b. Aḥmad's time (reigned 352/963-393/1003), and is distinguished in the sources from the *Hādĥib al-Hudĥdĥib*, who may have been the commander of the slave troops only (C. E. Bosworth, *The armies of the Ṣaffārids*, in *BSOAS*, xxxi (1968), 547 n. 52). The Turkish dynasties who established themselves in the eastern and central lands of the Caliphate from the end of the 4th/10th century onwards adopted the existing Arabic and Persian military terminology just as they adopted much of the existing administrative practice. In Ghaznavid usage, *Sipahsālār* alternates with Arabic equivalents for "supreme commander" like *Hādĥib al-Hudĥdĥib* and *al-Hādĥib al-Kabir* and with the Turkish one *Sūbāshī*, and these are used, for example, to denote the commanders-in-chief of the armies in Khurāsān or India; the simple term *sālār* or *hādĥib* apparently denoted a step lower, that of "commander" or "general officer". Yet the compound and simple terms are both used for the commanders of special component divisions of the army as a whole; we hear of the commander of the Indian troops, the *Sipahsālār-i Hindiyān*, and the *Sālār* of the *ghāzis* or volunteer fighters on the frontiers, this latter officer being normally stationed at Lahore, convenient for raiding into India (C. E. Bosworth, *Ghaznavid military organisation*, in *Isl.*, xxxvi (1960), 44).

Great Saljūq military terminology frequently employed such expressions as *Ispahsālār-i Buzurg* or *Amīr-i Ispahsālār* for the commander-in-chief of the

08 EKİM 1993

Sipahsalar

131694

ISTITUTO ITALIANO PER IL MEDIO ED ESTREMO ORIENTE
SOCIETAS IRANOLOGICA EUROPAEA
OTTO-FRIEDRICH-UNIVERSITÄT BAMBERG
Lehrstuhl für Iranistik

ROGER M. SAVORY

THE OFFICE OF *SIPAHSĀLĀR* (COMMANDER-IN-CHIEF)
IN THE SAFAVID STATE

PROCEEDINGS OF THE SECOND EUROPEAN CONFERENCE OF IRANIAN STUDIES

held in Bamberg, 30th September to 4th October 1991, by the
Societas Iranologica Europaea

Edited by

Bert G. Fragner, Christa Fragner, Gherardo Gnoli,
Roxane Haag-Higuchi, Mauro Maggi and Paola Orsatti



Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	131694
Tas. No:	954 G. H. C.

ROMA

ISTITUTO ITALIANO PER IL MEDIO ED ESTREMO ORIENTE

1995

INTRODUCTION

The whole of the Safavid period prior to the accession of Shāh 'Abbās I (1588) may be considered to be the first phase in the evolution of the Safavid state — a period of change and adjustment. The lines between the functions of the principal officers of state (*arkān-i dawlat*) were not clearly demarcated, and one must beware of using terms like "civil", "military" and "religious" in any precise sense within the context of this period. There was considerable overlapping of authority, and consequent friction, between the principal officers of state, and, in particular, there was a constant undercurrent of hostility between Turk and Persian in the administrative system.

During the reigns of Shāh Ismā'īl I (1501-1524) and Shāh Ṭahmāsp (1524-1576), there were two high-ranking officers whose function was primarily military: the *amīr al-umarā*, and the *qurchībāshī*. The *amīr al-umarā* was the highest-ranking military officer and, since the bulk of the Safavid army during this period was composed of Turcoman tribal troops, the holder of this office was usually a *qizilbāsh* officer. As a result of the predominantly military character of the early Safavid administration, the *amīr al-umarā* tended to have a considerable say in political affairs. The function of the *qurchībāshī* during the reign of Shāh Ismā'īl I is obscure. Minorsky suggested that the two officers were originally one and the same, but there is clear evidence that they were distinct from the beginning.¹ During the first decade of the reign of Shāh Ṭahmāsp (1524-1533), when the *qizilbāsh-amīrs* were the *de facto* rulers of Iran, the office of *amīr al-umarā* naturally assumed extraordinary importance. After 1533, however, when Ṭahmāsp succeeded in reasserting royal authority, we no longer hear of the *amīr al-umarā* as an officer of the central administration.² His place as commander of the *qizilbāsh* tribal forces was

¹ Roger M. SAVORY: *Studies on the History of Safavid Iran* (Variorum Reprints). London 1987, [= Variorum], IV, 101.

² The title continued to be applied, however, to provincial governors-general (see Variorum, VI, 121).

597-616

(127, according to some sources), most of which remained unpublished and have been lost. *His Kāmūs ul-ʿulūm wa 'l-maʿārif*, given with the journal *'Ulūm*, did not go beyond eighty pages; it is, however, considered one of the earliest attempts at an illustrated Ottoman encyclopaedia.

Bibliography: Burşalı Mehmed Tāhir, 'OM, i, Istanbul 1918; İsmail Hami Danişmend, *Ali Suavi'nin türkçülüğü*, Ankara 1942; Midhat Cemal Kuntay, *Sarıklı ihtilâlcî Ali Suavi*, Istanbul 1946; Falih Rifka Atay, *Baş veren bir inkılapçı*, Ankara 1954; Şerif Mardin, *The genesis of Young Ottoman thought*, Princeton 1962.

(TALAT SAIT HALMAN)

SU'AYR, preferably to be read as Sa'ir, although the former is more common, an idol of the pre-Islamic Arabian tribe of 'Anaza (Ibn al-Kalbī, 48-9), coming from 'w.š, an Aramaean eponym denoting in the Bible (refs. in Gesenius-Buhl, 573) the land of Edom and the group of tribes living there (W. Robertson Smith, *Kinship and marriage in early Arabia*, 260-1; Nöldeke, in *ZDMG*, xl [1887], 183).

Sa'ir, which followed the same evolution as 'Awḍ, denotes in the Bible the land of Edom before its occupation by the sons of Esau. Gen. xxxvi.9 speaks of the hill country Se'ir, of the Horites, sons of Se'ir (v. 20), and of the land of Se'ir (v. 30). The names Yakdum and Yadhkur, the two sons of 'Anaza, whose descendants sacrificed to al-Sa'ir (Ibn al-Kalbī, 26), resemble in their formation those of Ya'ūsh and Ya'lam, two of the numerous sons of Esau (Gen. xxxvi.5, etc.). On this last, al-Layth says substantially that Esau (ʿİşū, Hebr. 'Ešāw), son of Isaac, son of Abraham, was buried in a small village called Sī'ir between Jerusalem and Hebron; he is the eponymous ancestor of the Rūm (*T'ā*, iv, 414).

The 'Anaza and Bakr b. Wā'il (Ibn al-Kalbī, 25; *T'ā*, iii, 276, v, 58) are said to have known and to have adopted this divinity in the course of their migrations as a guarantor of the pact uniting them. As a clan name, it appears in Lihyanite as s.'r. (see G. Ryckmans, *Noms propres*, i, 153). The text represented on camel-back at Palmyra, formerly read as s.'r(w) (see D. Schlumberger, *La Palmyrène du Nord-Ouest*, Paris 1951, 154-5) is now, however, read as s.'d(w) and related to Ar. sa'd "good fortune" (see D.R. Hillers and Eleonora Cussini, *Palmyrene Aramaic texts*, Baltimore 1996, 415).

Bibliography: Refs. in T. Fahd, *La panthéon de l'Arabie Centrale à la veille de l'hégire*, Paris 1968, 48-9.

(T. FAHD)

✓ **ŠUBA**, traditionally but dubiously derived from Arabic *ṣawb*, lit. a patch or track, direction, pronounced *šub* in India; whence the term *šuba* for province coined by the Mughal Emperor Akbar in 989/1580, when he created this territorial unit by putting a number of the existing *sarkārs* or territorial divisions under each *šuba*. Some of these *šubas* like Bengal, Bihār or Guḍjarāt represented historic, well-organised regions; others like Ilaḥabas (Allahābād) or Āgra were artificial creations. As Akbar extended his empire, the original twelve *šubas* were augmented: Multān (with sub-*šuba* of Thāfta), Kābul (with sub-*šubas* of Kashmīr and Kāndahār), Dāndesh (Khāndesh), Aḥmadnagar and Berār. Subsequent annexations under Shāh Ḍjahān and Awrangzīb led to the creation of the *šubas* of Bīdar, Bīḍjāpur and Ḥaydarābād, while the *šuba* of Kāndahār was lost to the Ṣafawids. Abu 'l-Faḍl's *Ā'in-i Akbarī* (1003/1595) gives an extremely detailed account of the geography, resources, revenues, *zamīndār* castes, etc. of each *šuba*.

The administrative machinery of the *šuba* was

designed by Akbar to have the writ of the central administration run most effectively. While the governor (*sipāhsālār*, *nāzim*) was directly answerable to the Emperor, his colleagues, viz. the *ḍiwān* (head of revenue department), *bakhshī* (head of military administration and intelligence) and *ṣadr* (in charge of pious endowments) were not subordinate to him, but to the corresponding ministers at the centre. Moreover, during the heyday of the empire (late 10th and 11th century/late 16th and 17th century), the governors and other officers were frequently transferred from one *šuba* to another. Nor did the governor have full control over the assignment of *ḍjāgīrs* [*q.v.*] to military commanders posted under him, which belonged to the jurisdiction of the central *Ḍiwān*. There was, at the same time, an element of flexibility in the *šuba* administration: The Deccan *šubas* began to be grouped together under one *sipāhsālār* or viceroy from even Akbar's time onwards. This became ultimately the source of power of Niẓām al-Mulk Āṣaf Ḍjāh [*q.v.*] in Ḥaydarābād during the 12th/18th century.

Bibliography: Abu 'l-Faḍl, *Ā'in-i Akbarī*, ed. Blochmann, *Bibl. Ind.*, Calcutta 1867-77, ii; P. Saran, *The provincial government of the Mughals*, ²Bombay 1973; Irfan Habib, *An atlas of the Mughal empire*, Oxford and New Delhi 1982; M. Athar Ali, *The apparatus of empire. Awards of ranks, offices and titles to the Mughal nobility 1574-1658*, Oxford and New Delhi 1985.

(M. ATHAR ALI)

ŠUBADĀR, the governor of a *šuba* [*q.v.*] or province in the Mughal empire, also known variously as *sipāhsālār*, *nāzim* and *ṣāhib šuba*. Though governors of large territories (e.g. Guḍjarāt) were appointed before 989/1580, when Akbar organised the *šubas* of his empire, a systematic form was given to the office only after this organisation. Depending upon the importance of the *šuba*, the office was one of great status, and only high nobles (*maṣṣabdārs* [see *MAṢṢAB* and *MAṢṢABDĀR*]) were appointed to it. Akbar's experiment of appointing co-governors was soon abandoned. While the terms of office depended upon the Emperor's will, transfers were frequent; and until well into the 12th/18th century, the Mughal court did not allow provincial dynasts to develop out of its governors.

The *šubadār* was not only appointed by an imperial *farmān*, but was directly subordinate to the Emperor. As *sipāhsālār*, he was the head of the army posted to the *šuba* and responsible for maintenance of law and order. He had a role, too, in administering criminal justice. But the financial and revenue administration, being in the hands of the *ḍiwān*, was outside his jurisdiction, since the *ḍiwān* of the *šuba* was directly subordinate to the ministry at the centre, the *ḍiwān-i a'lā*. So, too, was the maintenance of military contingents and the intelligence network, being under the *bakhshī* (responsible to the central *mīr bakhshī*). This limitation of authority was designed to prevent the *šubadār* becoming too powerful. Ḍjahāngīr abolished the *šubadār's* privilege of awarding capital punishment, and prohibited any observance that might smack of royal court ritual. Constraints on the *šubadār's* authority, however, began to disappear in the 12th/18th century after the death of Awrangzīb.

Bibliography: See that to ŠUBA, and also M. Athar Ali, *Provincial governors under Aurangzeb—an analysis*, in *Medieval India. A miscellany*, Bombay 1969, i.

(M. ATHAR ALI)

SUBAY' (or *SABAY'*), BANŪ, the name of a Bedouin tribe of al-ʿArid [*q.v.*], the central district of Naḍjd [*q.v.*; see also *AL-KHARJ*] in modern Saudi Arabia. They live in and around the oasis of al-Ḥā'ir,